

چکیده

در این مقاله، نویسنده به معرفی مولی الموحدين حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان «انسان کامل» می پردازد و از زوایای مختلف به وصف شخصیت والای این مظهر علم و عمل و شجاعت و سماحت نغمه می سازد.

ایمان مولی مهم ترین خصیصه آن حضرت است که نویسنده مورد توجه قرار می دهد زیرا که ایمان، پایه و مایه سازنده شخصیت والای هر کسی است و در این خصیصه، آن حضرت را نمونه و سرمشق هر مؤمنی می داند و رسیدن به مقام او را سخت دور از دسترس می شمارد. نتیجه این ایمان، فداکاری شگفت انگیزی است که آن حضرت در راه پیامبر اسلام به آن دست می زند و خود را در معرض خطری حتمی قرار می دهد. زهد و ورع خالصانه نیز نتیجه این ایمان است. همچنین، علم امام علیه السلام هم که باعث اعجاب دوست هم دشمن است، بر پایه همین ایمان است. شجاعت علی علیه السلام هم از چشمه ایمان او سیراب می شود. شجاعتی که نه تنها باعث شگفتی فراوان بلکه باعث پیشبرد سریع و اعجاب انگیز هدف های رسول اکرم (ص) می شود. انفاق در راه خدا و مواظبت از ضعیفان و توجه به بیوه زنان و یتیمان جلوه دیگری از ایمان آن حضرت است. پرهیزگاری و عدل و عدالت خواهی او نیز از همین ایمان نشأت گرفته است. در این مقاله، جنبه های علم، شخصیت، فصاحت و بلاغت و سایر محاسن آن حضرت مورد دقت قرار گرفته و نشان داده شده است که کسی جز او مظهر «انسان کامل» نیست. مقاله حاضر، خلاصه ای است از مقاله مفصلی که پس از این به نگارش درخواهد آمد.

کلمات کلیدی : علی علیه السلام، انسان کامل، ایمان، زهد، شجاعت، انفاق، پرهیزگاری، علم و عدل.

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتم که یافت می نشود جسته ایم ما گفت آن که یافت می نشود آنم آرزوست
همه متفکران و فیلسوفان جهان از آغاز خلقت چشم انتظار «انسانی» ویژه بوده اند که به او لقب آرمانی انسان کامل داده اند. آنان در جستجوی چنین انسانی از هیچ کوششی دریغ نداشته اند. گاهی این انسان را با معیارهای روحی و روانی می سنجند و از معیارهای ظاهری و جسمانی وی غفلت می ورزند و در نتیجه می بینند که این انسان آن موجودی نیست که در انتظارش بوده اند. و گاهی توجه آنها به ظاهر جلب می شود و از عوالم روحی و روانی دور می شوند و در نتیجه، باز هم مطلوب خود را نمی یابند. اگر به نمونه ها و «مُثل ها»یی که تاکنون جستجوگران این وادی به ما معرفی کرده اند بنگریم، خواهیم دید که اگر چه در آنها نقاط قوت فراوانی یافت می شود، اما نقاط ضعف آنها هم کم نیست و آن نقاط قوت در مقابل این نقاط ضعف رنگ و روشنی خود را از دست

می دهد و این مُثُل هم در نظر ما انسانی معمولی جلوه می کنند. اگر اصحاب تفکر و تعمق، پیغمبران را که فرستادگان درگاه حق جلّ و علا هستند، و از عالم بالا مؤید و موظّفند از حیطة جست و جوی متفکران و فلاسفه خارج می سازند، از این جهت است که پیامبران، آنان خود برای ساختن «انسان کامل» مأمورند و بدیهی است که خود باید عین کمال انسانی باشند، اما کمال آنان، نشأت گرفته از نیرویی خارج از این جهان مادی است. وانگهی این کمال مبنای اعتقادی دارد؛ یعنی پیروان این پیغمبران آنان را انسان کامل می دانند و ممکن است پیروان پیغمبری، پیغمبر دیگری را انکار کنند و امتیازات او را مورد قبول قرار ندهند. اگر جدا از معتقدات دینی و احساسات مذهبی و با وجدانی آسوده و دور از تعلقات فکری تحمیلی، و جدا از جرگه پیغمبران (که گفتیم به خاطر مسئولیت و مأموریتی که دارند و مؤید به تأییدات ربّانی هستند) بخواهیم در این دنیا، از آن زمان که تاریخ نشانه هایی از وجود انسان و معرفت بشر را در خود ذخیره کرده است تا به امروز، فردی را با عنوان ممتاز «انسان کامل» انتخاب و اختیار کنیم و به جهانیان معرفی کنیم، بدون شک تنها اسمی که به خاطر هر انسان منصفی می رسد، نام نامی علی بن ابی طالب علیه السلام است.

درست است که ما به خاطر اعتقادات دینی و احساسات مذهبی علاقه و وابستگی کامل نسبت به این شخصیت بزرگ مذهبی داریم، اما در اینجا فارغ از این علاقه و وابستگی می خواهیم این انسان والا و امتیازات او را پیش چشم جهانیان به نمایش بگذاریم و تا جایی که می توانیم همه انسان های منصف را به این اعتراف بکشانیم که آری! در جهان خلقت فردی را می توان یافت که شایسته لقب «انسان کامل» است. از نظر ما مسلمانان، این اعتقاد که آن حضرت نیز مانند پیغمبران مؤید به تأییدات الهی بوده است چیزی نیست که بتوان آن را کتمان کرد؛ اما در این مقاله تا جایی که ممکن بوده ما از این اعتقاد فاصله گرفته ایم تا آنچه بیان می کنیم، نه به دلیل اعتقاد ما بلکه به واسطه حضور شواهد متقن بتواند مورد نظر غیرمسلمانان نیز قرار گیرد.

علی علیه السلام بدون شک نمونه بی همتایی از یک انسان کامل است که در هیچ یک از ابعاد انسانی کمی و کاستی ندارد، نه از نظر روحی و نه از نظر جسمی. یعنی هر آنچه آدمی آرزومند آن است و در حیطة ایده آل بشری می گنجد، در وجود مبارک این اسوه بشریت موجود است.

به نظر می رسد که آنچه آدمی را می تواند به سر حدّ کمال برساند و پایه و مایه انسانیت و شرف و تعالی او شود، ایمان است؛ مطلق ایمان و پای بندی به اعتقاد قلبی و پا بیرون نهادن از مسیری که این ایمان برای او تعیین کرده است. البته انتخاب نوع ایمان خود می تواند معیاری برای شناخت شخصیت هر کس باشد. کسانی هستند که زمینه اعتقادی آنها اصولاً به گونه ای است که آنان را به کجراه و بیراهه می کشاند و طبعاً آنان را نه تنها به کمال انسانیت نمی رساند، بلکه از آن دور می سازد. بنابراین انتخاب و اختیار نوع ایمان، خود توفیقی است که باید از جانب خداوند متعال نصیب بشر بشود و کسانی که موفق و مؤید به تأییدات الهی هستند در همین قدم اول از این توفیق و تأیید بهره مند می شوند.

وقتی به زندگانی سراسر عظمت و افتخار مولی علی بن ابی طالب علیه السلام می نگریم، می بینیم از بدو تولد تا آخرین روز حیات پربرکت این امام بزرگوار، گویی ابروباد و مه و خورشید و فلک در کار بوده اند که بزرگترین و موفق ترین و کامل ترین انسان را پرورش دهند و به جهانیان نشان بدهند که اگر خدا بخواهد و چشم عنایتش به کسی باشد می تواند او را به جایی برساند که فرشته به آنجا راه ندارد و آن، همانا کمال انسانیت است. بنابراین می بینید که ابوطالب پدر بزرگوار او با داشتن فرزندان فراوان قدرت مالی چندانی ندارد و آشنایان او هر کدام برای سبک کردن بار زندگی برای او، عهده دار نگهداری یکی از فرزندان او می شوند و قرعه فال در مورد فرزند کوچک او -

علی علیه السلام - به نام پیامبر بزرگوار صلوات الله علیه اصابت می کند. این اتفاق کوچکی نیست. این همان توفیقی است که از آن سخن گفتیم. آیا زندگی کردن در جوار بزرگترین پیامبر جهان و تحت تربیت او رشد کردن، حادثه کوچکی است؟ کسی که قرار است معلّم کلّ بشر شود، به تعلیم و تربیت کودک خردسالی می پردازد و به او درس ایمان و انسانیت می دهد و از او بشری در حدّ پیغمبران می سازد و این جز توفیق و تأیید الهی نیست. البته کسان دیگری هم در جوار پیامبر بوده اند که نتوانسته اند قدمی در راه تکامل بردارند، زیرا زمینه فکری و استعداد امام بزرگوار را نداشته اند و باز هم همین داشتن استعداد از مواهبی است که ذات احدیت در وجود او به ودیعه گذاشته است. بنابراین توفیق و تأیید ذات پروردگار باعث شده است که فرزند جوان ابوطالب در دامن پر مهر پیامبر زمان پرورش یابد و تربیت و تعلیم بپذیرد. زمینه این تعلّم و آموزندگی به گونه ای فراهم شده است که فرزند کوچک ابوطالب در ده سالگی به دین اسلام مشرّف شود و اولین مرد مسلمان نامیده شود. درست توجّه کنید، علی علیه السلام در ده سالگی اوّل مرد می شود، ثانیاً مسلمان می شود، در مقابل خدیجه علیها السلام که اولین زن مسلمان نامیده می شود، هر دو حامل مسک وجود پیامبر اسلام، هر دو مستعد، هر دو موفق و مؤید به تأیید الهی:

من کتاب مسند احمد (ص 373) عن ابن عبّاس، قال: أوّل من صلّى مع النّبی - صلّى الله علیه و آله - بعد خدیجه علی علیه السلام.

این ایمان چنان با قلب و روح علی علیه السلام درآمیخت که تاکنون در دنیا چنین ثبات قدمی از هیچ کس در هیچ راهی از راه های زندگی دیده نشده است. ایمان مولی از عین الیقین هم فراتر رفته است به گونه ای که می فرماید اگر همه پرده ها برداشته شود، چیزی به یقین من افزوده نمی شود و رسیدن به این مرحله از هیچ کسی بر نمی آید اگر چه مدعیان آن افزون و فراوان اند. همه مدعی اند اما چنین ادعایی جرأت می خواهد و این جرأت را کسی جز علی ندارد.

این ایمان وقتی در کسی رسوخ کرد و محکم شد پایه و مایه محاسن دیگر امور نفسانی می شود؛ همان گونه که در جهت منفی نیز چنین حالتی آشکار می شود. یعنی وقتی شر و شرارت در روح و روان کسی رسوخ کرد و محکم شد، از هیچ جنایتی روی گردان نمی شود. بنابراین وقتی از شجاعت کسی تعریف می کنیم، غیرمستقیم از ایمان او دم می زنیم و وقتی هم درباره فداکاری کسی سخن می گوئیم، در حقیقت باز هم از ایمان محکم او آگاهی می دهیم. همان گونه که گفتیم، ایمان باعث فضایل اخلاقی دیگر می شود که نمونه آن فداکاری مولی در مورد معلّم و مربّی خود بود: در بستری خوابید که می توان آن را بستر مرگ نامید.

من کتاب مسند احمد بن حنبل (1-330-331) ... و كان المشركون يريدون رسول الله - صلّى الله علیه و آله - فجاء ابوبکر، و علی - علیه السلام نائم. و ابوبکر يحتسب أنّه نبیّ الله. (فقال: يا نبیّ الله) فقال له علی (علیه السلام) بانّ نبیّ الله قد انطلق نحو بئر میمون، فأدركه. فانطلق ابوبکر فدخل معه الغار. و جعل علی (علیه السلام) يرمي بالحجارة، كما كان يرمي رسول الله (صلی الله علیه و آله)، و هو يتصوّر، قد لفّ رأسه باثوب، لایخرجه حتّی اصبح. ثمّ كشف عن رأسه الثوب. فقالوا: كان صاحبک نرمیه فلا يتصوّر و انت تتصوّر و قد استنكرنا ذلك. این فداکاری که تاریخ مانند آن را به ما نشان نمی دهد، ریشه در ایمان مثبت و پایداری دارد که در چند مورد به تأیید پیامبر بزرگ اسلام نیز رسیده است:

من کتاب الخصائص للطّبری (احقاق الحق 4/34 نقل شده از ارجح المطالب / 447 که می گوید: اخرج الطّبری و الدّیلمی): عن ابی ذر، و سلمان، قالوا: اخذ رسول الله - صلی الله علیه و آله - بید علی، فقال: انّ هذا أوّل من آمن

بی، و هذا أوّل من آمن بی، و هذا فاروق هذه الأمّة، و هذا يعسوب المؤمنین و اول من یصافحنی یوم القيامة، و هذا الصّديق الاکبر.

وروی ابوالمؤید (مناقب خوارزمی 17/1) عن سلمان قال: سمعت النّبی - صلّی الله علیه و آله - یقول: أوّل الناس ورودا علی الحوض یوم القيامة أوّلهم اسلاما و هو علی بن ابی طالب.

این ایمان علاوه بر حسّ فداکاری، باعث زهد و ورع خالصانه و زاهدانه و عابدانه شده است که جز از کسی که با همه دل و جان به خدا و پیامبر او ایمان دارد برنمی آید. در طول تاریخ، زاهدان و عابدان زیادی را می بینیم که وقتی در احوال آنان دقیق می شویم، شائبه های ریا را به صورت رگه هایی پیدا و ناپیدا در آنان مشاهده می کنیم و آن خلوص و بی ریایی را که شایسته مردان خدا است در وجود آنان نمی بینیم.

در کتاب مناقب از قول زمخشری (ریاض النّضرة: 2/226) می خوانیم که عمر بن خطّاب می گوید: سمعت رسول الله - صلّی الله علیه و آله - یقول: لو أنّ السّموات و الارض وضعت فی کفّة و وزن مع ایمان علیّ، لرجح ایمان علیّ.

نمودار ایمان دینی، همانا زهد و تقوی است. این زهد و تقوی باید با تمام وجود و بدون ریاکاری باشد. نمونه اش خاری است که گویند در پای حضرت امیرسلام الله علیه فرو رفته بود که بیرون آوردن آن خار توأم با درد و رنج زیادی بود و به جهت همین درد و رنج در حالت عادی خارج کردن این خار ممکن نبود؛ اطرافیان حضرت به این نتیجه رسیدند که این کار جز در حین نماز ممکن نیست، زیرا امیرمؤمنان در حین نماز چنان غرق جلوه محبوب بود که به هیچ چیز توجهی و احساسی نداشت و چنین شد که خار را از پای مبارک ایشان بیرون کشیدند. خوارزمی در مناقب (ص 66) از عمّار یاسر روایت کرده است که: سمعت رسول الله - صلّی الله علیه و آله - یقول: یا علیّ، إنّ الله - تعالی - زیّنک بزینة لم یزین العباد بزینة هی احبّ الیه منها؛ زهّدک فیها، و بغضها الیک، و حبّ الیک الفقراء فرضیت بهم اتبعا و رضوا بک اماما...

و عمر بن عبدالعزیز گفته است (مناقب 67): ما علمنا أنّ أحدا کان فی هذه الأمّة بعد النّبی - صلّی الله علیه و آله - أزهد من علیّ بن ابی طالب علیه السلام.

و قبیضة بن جابر گفته است (مناقب 71): مارأیت فی الدّنیّا ازهد من علی بن ابی طالب علیه السلام. ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه درباره زهد امام علی علیه السلام می گوید: و أمّا الزّهد فی الدّنیّا فهو سبّ الزّهاد و بدل الابدال، و الیه تشدّ الرحال. ما شبع من طعام قطّ، و کان اخشن الناس مأكلاً و لباساً. و کان لا یأکل من اللحم الاّ قليلاً، و یقول:

لا تجعلوا بطونکم مقابر الحیوان. و کان مع ذلك اشدّ الناس قوّة و اعظمهم أیداً. و هو الذّی طلق الدّنیّا ثلاثاً...

اما آنچه در نهج البلاغه از زهد آن بزرگوار می توان استنباط کرد به طور اختصار چنین است:

1. در پایان خطبه شفشقیّه می فرماید: و لألقیتکم دنیا کم هذه أزهد عندی من عطفة عنز (خطبه 3/44)

2. عبدالله بن عبّاس گفته است که در ذی قار بر امام علی بن ابی طالب - علیه السلام - وارد شدم، در حالی که کفش خود را وصله می کرد و آن حضرت به من روی آورد و فرمود قیمت این کفش چند است؟ و من گفتم این کفش قیمتی ندارد. و آن حضرت فرمود: والله الّهی أحبّ الّیّ من أمرکم الاّ أن أقیم حقاً، أوادفع باطلاً (خطبه - 33/89)

3. و در خطبه دیگری می فرماید: و أنّ دنیاکم عندی لأهون من ورقة فی فم جرادة تقضمها. مالعلّیّ و لنعیم یفنی، و لدّة لاتبقى (خطبه 222/427)

از این نشانه های زهد و بیزاری از دنیا در همه آثار امام فزون و فراوان می توان یافت؛ و کسی که با این شدّت اظهار بیزاری از دنیا کند و تکیه او بر ایمان مذهبی - آن هم ایمان شخصیت والایی مانند امام علی علیه السّلام - باشد درجه زهد و تقوای خود را در معرض قضاوت افکار مردم جهان نمی گذارد.

اما این زهد و تقوا اگر بر پایه های علم و تفکر صحیح قرار نداشته باشد، ارزش چندانی ندارد؛ زیرا زهد بدون علم، در حقیقت کورکورانه در راه زندگی رفتن است؛ و این حقیقتی است که از ساحت مقدّس اندیشه گری چون مولی علی بن ابی طالب علیه السلام سخت دور است.

امتیاز دیگر امام علی علیه السلام که او را انسان کامل و شخصیتی جامع ساخته است، سوای ایمان و زهد او، علم او است که از سراسر آثار او پیدا است و این تا حدّی است که دوست و دشمن هماهنگ با هم به دانش بی منتهای او اقرار دارند.

علم آن حضرت، پیوستگی و اتّصال به مهبط وحی دارد و در موارد متعددی از زبان رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و سلّم می شنویم که در مورد علم و دانش امیرالمؤمنین علی علیه السلام اظهار نظر فرموده اند.

1. روی ابونعیم الحافظ الشّافعی (حلیة الاولیاء: 1/67) باسناده: قال رسول الله - صَلَّى الله عليه و آله - يا علي، انّ الله عزّ و جلّ. أمرني أن أذنيك و أعلمك، فأنزلت هذه الآية: « و تعيها أذن واعية» فانت أذن واعية لعلمي.

2. قال رسول الله - صَلَّى الله عليه و آله - أقضاكم عليّ. و القضاء يستلزم العلم و الدّين. فاذا كان أقضى من غيره و جب ان يكون أعلم منه (مجمع الرّوائد 9/114 - الاستيعاب في هامش الاصابة 3/38).

3. روی سلمان الفارسی (مناقب الخوارزمي: 40) عن عبد الله بن مسعود قال: قال رسول الله - صَلَّى الله عليه و آله - قسمت الحكمة على عشرة أجزاء، فأعطى عليّ (بن ابی طالب منها) تسعة، و النّاس جزءا واحدا.

5. روی التّرمذی فی صحیحه (سنن التّرمذی، ج 5، باب 87، ص 301، ج 3807)، أنّ رسول الله - صَلَّى الله عليه و آله - قال: أنا مدينة العلم و عليّ بابها.

6. روی البغويّ فی الصّحاح (ميزان الاعتدال 4/99، مناقب ابن مغازلی 212/ و ذخائرالعقبی 93) عن ابی الحمراء قال: قال رسول الله - صَلَّى الله عليه و آله - من أراد أن ينظر الى آدم في علمه، و الى نوح في فهمه، و الى يحيى بن زكريا في زهده، و الى موسى بن عمران في بطشه، فينظر الى عليّ بن ابی طالب.

بنابر آنچه نقل شد (و موارد متعدد دیگری هم می توان در متون اخبار و احادیث یافت) اتصال علم علی علیه السلام به مهبط وحی، مسلم است اما نباید این اتصال باعث شود که این علم را علم لدنّی و علم منبعث از عالم غیب بدانیم بلکه شخصیت جامع آن حضرت و استعداد ذاتی امیرالمؤمنین زیربنای این علم است. به این بخش از نهج البلاغه توجّه کنید. یکی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام به آن حضرت گفت: ای امیرمؤمنان گویی به شما علم غیب داده شده است، و آن حضرت تبسّم فرمود و به آن مرد که کلبی بود فرمود که ای برادر کلبی، این علم غیب نیست بلکه از آموختن در پیشگاه یک معلّم حاصل می شود و علم غیب، علم دانستن روز قیامت است و آنچه خدای بزرگ و پاک در گفتارش فرموده است: «انّ الله عنده علم السّاعة و ينزل الغيث و يعلم ما فی

الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا، و ما تدری نفس بأی ارض تموت...». پس خداوند پاک می داند که جنینی که در رحم است پسر است یا دختر، زشت است یا زیبا، سخاوتمند است یا بخیل و بدبخت است یا خوشبخت؛ و می داند که چه کسی هیزم آتش جهنم است یا با پیغمبران در بهشت خدا یار و همنشین است. بنابراین اینها که برشمردم علم غیب است که هیچ کس جز خدای بزرگ آنها را نمی داند. و جز اینها دانش هایی است که خدای بزرگ آنها را به پیامبرش آموخته و او نیز آنها را به من یاد داده است و دعا کرده است که سینه من آنها را نگاه دارد

و پهلوهایم آنها را احاطه کنند. (خطبه 126)

در مسند احمد بن حنبل (5/26) آمده است: اَنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قَالَ لِفَاطِمَةَ - عَلَيْهَا السَّلَام - أَوْ مَا تَرْضِينَ أُنْتِ زَوْجَتِي أَقْدَمَ أُمَّتِي سَلَمًا، وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْمًا، وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْمًا.

در ترجمه مروج الذهب (714) ضمن جنگ جمل چنین آمده است.... در این وقت علی آب خواست غسل و آب برای او آوردند و دمی بنوشید و گفت: «این غسل طائف است و در اینجا غریب است» عبدالله بن جعفر گفت: «در این گیرودار به این چیزها هم توجه داری؟!» فرمود: «پسرک من! هرگز چیزی از امور دنیا سینه عمویت را پر نکرده است.» در خطبه (221) نهج البلاغه آمده است که آن حضرت فرمود: ایها الناس! سلونی قبل ان تفقدونی؛ فلأنا بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض، قبل ان تشغر برجلها فتنة تطأفی خطامها و تذهب بأحلام قومها. ای مردم، بپرسید از من پیش از آن که مرا از دست بدهید، زیرا من راه های آسمان را بیش از راه های زمین می دانم؛ پیش از آن که فتنه پا بردارد، و مهار گسیخته گام برنهد و خردهای اهل خویش را از میان ببرد. مظاهر علم علی علیه السلام در کتب عامه و شیعیان فزون و فراوان است و کتاب هایی که درباره قضاوت های محیرالعقول آن حضرت نوشته شده است مؤید این علم و فضیلت است و بسیاری از اصحاب خاص پیغمبر و خلفای اولیه با اقرار بر درستی این قضاوت ها در حقیقت، علم و نبوغ خارج از وصف آن حضرت را تأیید و تصدیق کرده اند.

اخبار آن حضرت در خطبه های نهج البلاغه از ایجاد عالم و طرز پیدایی کرات و سماوات و سیارات و کواکب و انجم و زمین ها و تشریح پایان عالم هستی و قیام قیامت، نشانه واضحی است بر احاطه ایشان به تفکر و تعمق علمی و تحقیقی که تا آن زمان کمتر کسی نسبت به آن توجه و شناخت داشت و این خود شاخص بودن آن حضرت را در زمینه علم و معرفت نشان می دهد. کلمات قصار آن حضرت که در پایان نهج البلاغه آمده است علاوه بر آن که اندیشه ها و افکار بلند آن حضرت را نشان می دهد، قدرت و تسلط ایشان را بر زبان و ادب عرب به گونه ای شگفت آور نمایان می سازد. البته در دو بخش دیگر یعنی خطبه ها و نامه ها نیز قدرت تلفیق کلمات و ترتیب جملات به طرزی حیرت آور و بیان ناشدنی، انسان را مسحور زبان والای آن حضرت می سازد؛ اما در بخش کلمات قصار، این حسن و ابتکار به گونه ای دیگر که مافوق تصور است انسان را به خود جلب و جذب می کند و انسان با خود می اندیشد کدام معلّم بزرگوار توانسته است این استعداد را تربیت کند و به این مرحله برساند و آنگاه معلوم می شود که این معلّم کسی جز ذات پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیست که او نیز متّصل به ذات بی مثال حق جلّ و علا است.

در کتب احادیث شیعه از قبیل کافی و تهذیب و استبصار و من لایحضره الفقیه احادیثی که از قول علی علیه السلام نقل شده است در مقام مقایسه با احادیثی که از دیگر امامان آورده شده است از نظر زبان و بیان و صنایع لفظی و معنوی بسیار تفاوت دارد؛ اگر چه از نظر مضمون در خطی واحد است و نشان دهنده آن است که حضرت امیر علیه السلام به سرچشمه وحی دسترس داشته است و دیگر امامان هم از جریان جاری و نهری که این سرچشمه به وجود آورده، سیراب شده اند.

اما آن حضرت از نظر شجاعت زبانزد خاصّ و عام است و این چیزی نیست که قابل انکار باشد و دوست و دشمن به آن اقرار دارند. همه مسلمانان آن حضرت را بعد از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، شجاع ترین مردم می دانند. می دانند که او در اغلب غزوات همراه رسول الله و در صف اول غزا مشغول جنگیدن با کفار و اشقیا و معاندین بود و همواره بدن مبارکش از زخم های حریفان جنگیش دردناک بود و حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وآله وسلم فرموده است که کشته شدن عمر و بن عبدودعامری به دست علی علیه السلام ازعبادت ثقلین افضل است. و در جنگ أحد، همه مسلمانان از قول بلند آوازه جبرئیل شنیدند که می فرمود: لاسیف الا ذوالفقار و لافتی الاعلی (الارشاد للمفید 47)

مولی علی در اغلب جنگ ها (و به قولی در همه آنها به جز یکی) با کمال جدیت و از صمیم قلب می جنگید و مسلمانان را به پیروزی می رسانید. یکی از این جنگ ها، جنگ خیبر است که واقعی در مغازی (ترجمه جلد دوم، صفحه 499) چنین می نویسد: ابورافع گوید: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله، علی علیه السلام را با پرچم روانه فرمود، ما همراه علی علیه السلام بودیم. مردی کنار در حصار به او برخورد و ضربتی به علی علیه السلام زد؛ آن حضرت ضربه را با سپر گرفت و دری را که کنار حصار افتاده بود برداشت و آن را سپر خویش قرار داد، و پیوسته جنگ کرد و همچنان آن در را به دست گرفته بود تا آن که خداوند حصار را برای او گشود. علی علیه السلام مردی را به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله گسیل فرمود و مزده فتح حصار مرحب و ورود به آن را به اطلاع آن حضرت رساند...».

در کتاب مغازی واقعی که شرح جنگ های پیامبراسلام صلی الله علیه وآله و سلم است و علمای شیعه و سنی در نوشته های خود به این کتاب استناد می کنند قریب صد بار نام نامی علی علیه السلام آمده است و این نشان دهنده آن است که آن حضرت همواره در رکاب پیامبر گرامی و در همه جنگ ها فردی شاخص و فداکار بوده است.

در کتاب مستطاب نهج البلاغه مواردی آمده است که از زیربنای شجاعت آن حضرت نشانه های واضحی به دست می دهد، بدین معنی که شخص شجاع خود نمی تواند و شایسته نیست که از شجاعت خود دم زند، اما از راه های دیگر این معنی را می توان دریافت. حضرت علی علیه السلام در نامه ای به معاویه می نویسند: فأنا ابوحسن قاتل جدک و اخیک و خالک شذخا یوم بدر (جده عتبة بن ابی ربیعہ، و خاله الولید بن عتبة، و اخوه حنظلة بن ابی سفیان) و ذلک السیف معی و بذلک القلب القی عدوی، ما استبدلت دینا، و لا استحدثت نبیا، و ائی لعلی المنهاج الذی ترکتموه طائعین، و دخلتم فیه مکرهین. (نامه شماره 10 با این آغاز: و کیف انت صانع اذا تکشفت...)

یعنی همان ابوالحسن کشنده جد تو و برادر تو و دایی تو هستم (جد مادری معاویه عتبة بن ابی ربیعہ، و دایی او ولیدبن عتبة، و برادر او حنظلة بن ابی سفیان است) که در جنگ بدر آنان را از میان برداشتم و همان شمشیر اکنون با من است، و با همان دل با دشمنم برخورد می کنم. دینم را عوض نکرده ام، و پیغمبر تازه ای هم نگرفته ام و در راهی هستم که شما به اختیار رها کردید و به اکراه در آن قدم نهاده بودید. در خطبه (27) از کتاب نهج البلاغه آمده است: حتّی لقد قالت قریش: انّ ابن ابی طالب رجل شجاع، ولكن لا علم له بالحرب. لله ابوهم: و هل احد منهم اشدّ لهامراسا، و أقدم فیها مقاما متّی! لقد نهضت فیها و ما بلغت العشرين، وها أنذا قد ذرفت علی السّتين... یعنی تا آنجا که قوم قریش گفتند که پسر ابی طالب مرد دلیری است، اما دانش میدان رزم نمی داند. خدا پدرانشان را بیامرزد! آیا کدام یک تمرین جنگی مرا داشتند، و کدام یک از آنها در جنگ پیش قدم تر از من بودند؟ من هنوز به بیست سالگی نرسیده بودم که در میدان جنگ اسب می تاختم و اکنون بیش از شصت سال از عمرم می گذرد...

و در خطبه (22) نهج البلاغه آمده است: فان ابوا اعطيتهم حدّ السّيف و کفی به شافیا من الباطل، و ناصرا للحق! و من العجب بعثهم الی ان ابرز للطعان! و أن اصبر للجلاذ هبّلتهم الهبول! لقد كنت و ما أهدد بالحرب، و لا اهرب

بالضرب! و ائى لعلی یقین من ربی، و غیر شبهة من دینی.

یعنی پس اگر اینان سرکشی کنند، تیزی شمشیرشان می بخشم، که همین تیزی شمشیر برایشان کافی و بر بیماری باطل آنان شافی؛ و یاور حق و حقیقت است! و شگفت آن که مرا برای نیزه زدن فرا می خوانند! و از من می خواهند که برای شمشیر زدن شکیا و بردبار باشم! مادر به عزایشان بنشیند! من هرگز از جنگ نترسیدم و از ضرب شمشیر نهراسیدم! و من به ذات خدای خویش اطمینان دارم و تردیدی در آیین خویش مرا درنگرفته است. مورد دیگر، سخاوت علی علیه السلام است و این امتیازی است که هیچ مسلمانی اعم از شیعه و سنی منکر آن نیست. همه اینان باور دارند که بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم سخاوتمندترین مردم مولى علی علیه السلام است و بزرگترین سخاوت سخاوت، جان است که علی علیه السلام در خوابیدن در بستر پیامبر، آن را به جهانیان نشان داد.

ابن اثیر در کتاب اسدالغابه (4/25) چنین می گوید: انّ قوله تعالی: و من الناس من یشتري نفسه ابتغاء مرضاة الله (البقرة 207) نزل فی علی علیه السلام ذلک لانّ النبی صلی الله علیه و آله لما هاجر و ترک علیاً علیه السلام فی بیهة بمكة و أمره أن ینام علی فراشه، لیوصل اذا اصبح ودائع الناس الیههم. فقال الله عزّ و جلّ لجبرئیل و میکائیل. ائی قد آخیت بینکما و جعلت عمر أحدکما أطول من عمر الآخر. فایکما یؤثر أخاه فاختار کلّ منهما الحیة فأوحى الله تعالى الیهما: الا کنتما مثل علیّ آخیت بینه و بینه محمد، فبات علی فراشه یفدیه بنفسه و یؤثره بالحیة؟ أهبطا الیه فاحفظاه من عدوّه. فزلا الیه فحفظاه، جبرئیل عند رأسه و میکائیل عند رجلیه و جبرئیل یقول: بخ بخ، یابن أبی طالب. من مثلك و قدباهی الله بک الملائكة.

در بحارالانوار (36/63) آمده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام چهار درهم داشت و جز این چهار درهم، از مال دنیا چیزی نداشت: آنگاه یک درهم را در شب به عنوان صدقه داد و یک درهم را در روز و یک درهم را پنهانی و یک درهم را به گونه ای آشکار در راه خدا داد. در این هنگام این آیه شریفه در این مورد نازل شد: الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرّاً و علانیة فلهم أجرهم عند ربّهم و لا خوف علیهم و لاهم یحزنون. و در تفسیر ثعلبی (مخلوط، ص 220 به نقل از کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین) آمده است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام مریض شده بودند، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله جدّ آنها همراه ابوبکر و عمر از آنها عیادت کردند و عدّه زیادی از اعراب نیز چنین کردند. در این ضمن به حضرت علی علیه السلام گفته شد یا اباالحسن به خاطر دو پسر نذری کن، و به این نذر وفا کن. علی علیه السلام فرمود من نذر می کنم که به خاطر فرزندانم سه روز روزه بگیرم. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نیز فرمود من نیز نذر می کنم که سه روز روزه بگیرم. خدمتکار آنان فضّه نیز گفت من هم نذر می کنم که به خاطر بهبود این دو بزرگوار سه روز روزه بگیرم.

آنگاه این دو بزرگوار بهبود یافتند، اما در خاندان آنان چیزی نبود و مکنتی نداشتند. بنابراین امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزد شمعون خیبری یهودی رفت و سه صاع جو از او قرض کرد و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آن جوها را آرد کرد و پخت و پنج قرص نان به وجود آورد که به هر کدام یک قرص نان جو می رسید.

امیرالمؤمنین علیه السلام نماز مغرب را همراه رسول الله صلی الله علیه و آله به جا آورد و به منزل خود آمد و موقعی که غذا را در سفره افطار گذاشتند فقیری آمد و دقّ الباب کرد و گفت ای خاندان بزرگوار، من مسکینی از مساکین مسلمان هستم مرا غذایی بدهید تا خدا از غذاهای بهشتی شما را اطعام کند. وقتی حضرت علی علیه السلام سخن او را شنید فرمود که من قسمت خود را به او خواهم داد، همچنین حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و باقی خانواده به این روش عمل کردند و با آب گوارا افطار کردند.

روز دوم باز هم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام یک صاع از همان جو را به صورت نان درآورد و امیرالمؤمنین علیه السلام پس از نماز مغرب که همراه رسول الله صلی الله علیه و آله به جا آورده بود به منزل خود آمد و موقعی که غذا را در سفره افطار گذاشتند، یتیمی آمد و گفت درود بر شما ای خاندان محمد. من یتیمی از اولاد مهاجرین هستم که پدرم در روز عقبه شهادت یافت، به من غذایی بدهید که خداوند در بهشت عوض آن را به شما بدهد. وقتی علی علیه السلام سخن او را شنید همراه دیگر اعضای خانواده غذای خود را به یتیم دادند و برای شبانه روز دوم با آب گوارا افطار کردند.

روز سوم به همان ترتیب فاطمه زهرا علیها السلام نان از باقیمانده جوها تهیه فرمود و حضرت علی علیه السلام پس از نماز مغرب که با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جا آورده بود، بر سر سفره افطار آمد. در این موقع، اسیری بر در خانه آمد و گفت که ای خاندان رسول الله شما ما را اسیر می کنید ولی به ما غذا نمی دهید. لطفاً به ما غذا بدهید تا خدا در بهشت به شما غذاهای بهشتی بدهد. وقتی علی علیه السلام سخن اسیر را شنید همراه دیگر اعضای خانواده غذای خود را به اسیر دادند و برای شبانه روز سوم نیز با آب گوارا افطار کردند. وقتی روز چهارم شد و نذر آنها ادا شد، علی علیه السلام دست حسن را به دست راست و دست حسین را به دست چپ گرفت و در حالی که آنان مانند جوجه به خود می لرزیدند (از شدت گرسنگی) آنها را به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله برد. وقتی پیامبر آنها را مشاهده فرمود، اظهار داشت ای اباحسن چه قدر شما را ناراحت می بینم بیا بید تا نزد دخترم فاطمه (علیها السلام) برویم، و وقتی نزد آن حضرت رفتند او را در حالی در محراب عبادت دیدند که پوست شکمش از شدت گرسنگی به پشتش چسبیده بود و چشمانش به گودی نشسته بود. وقتی پیامبر علیه صلوات الله این منظره را مشاهده کرد فرمود یا الله، خانواده محمد از گرسنگی در شرف مرگ هستند. در این وقت جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد، این سوره را که درباره خاندان تو است خدایت برایت فرستاده است، آن را بگیر و شروع کرد به خواندن به: هل آتی علی الانسان...

در تفسیر ثعلبی از غایة بن الرّبیعی چنین آمده است. روزی من (یعنی عبدالله عباس) به همراه رسول الله صلی الله علیه و آله نماز ظهر را به جا می آوردم، در این هنگام فقیری اظهار نیاز کرد اما کسی به او چیزی عطا نکرد. آن مرد فقیر دست هایش را به سوی آسمان دراز کرد و گفت: خدا، شاهد هستی که من در مسجد رسول الله طلب چیزی کردم ولی کسی به من چیزی نداد.

و در این وقت علی علیه السلام در حال رکوع بود، و در همین حال به انگشت دست راست اشاره کرد که انگشتی در آن بود، پس آن مرد فقیر جلو آمد و انگشتی را درآورد و حضرت رسول این ماجرا را مشاهده می فرمود. رسول خدا پس از فراغت از نماز روی خود را به سوی آسمان کرد و فرمود: اللهم انّ موسی سألک، قال: رب اشرح لی صدري و یسّر امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا من اهلی هارون أخی أشدد به ازری و أشرکه فی امری» فانزلت علیه قرآنا ناطقا «سنشّد عضدک با خیک و نجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما بآیاتنا» خدایا، اکنون من محمد، پیامبر و برگزیده تو هستم، شرح صدري به من عطا کن و کار مرا بر من آسان کن و وزیری از اهل من برادرم علی را تعیین کن و پشت مرا به او تقویت کن. ابوذر گفته است هنوز پیامبر سخن خود را تمام نکرده بود که جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت ای محمد بخوان: ائما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصّلاة و یؤتون الزّکاة و هم راکعون (طه 55).

در تفسیر ثعلبی (مخلوط ص 254 به نقل از کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین) آمده است که آن را اغلب شش کتاب صحاح «سته» نقل کرده اند آمده است که مجاهد گفته است که خدا پیامبر را از راز گفتن با کسی

قبل از صدقه دادن نهی کرده است و کسی این توفیق را پیدا نکرده است جز امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام. و امیرالمؤمنین علیه السلام خود فرموده است که در کتاب خدای عزوجل آیه ای آمده است که نه کسی قبل از من بدان عمل کرده است و نه کسی بعد از من بدان عمل خواهد کرد و آن آیه این است: یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویم صدقه (آیه 12 از سوره مجادله). و حضرت امیر علیه السلام فرموده است خدا به من مرحمت فرمود در مورد این آیه زیرا این آیه درباره احدی قبل از من یا بعد از من نازل نشده است.

و ابن عمر گفته است (در همان تفسیر ثعلبی) علی علیه السلام سه چیز داشت که اگر یکی از آنها را من داشتم از کاروانی از شتر سرخ موی هم برایم عزیزتر و مغتنم تر بود: ازدواج او با فاطمه زهرا علیها السلام، و اعطای پرچم از طرف حضرت رسول صلی الله علیه وآله در روز خیبر. و آیه نجوی.

و آن حضرت در دوران عمرش به دست خود باغی احداث کرد و همه آن را در راه خدا صدقه داد و برای او دیناری یا درهمی هم باقی نماند.

در مورد پرهیزگاری و دین آن حضرت و در نتیجه در مورد استجاب دعا آن حضرت در کتب شیعه و سنی روایات متعدّد آمده است و هیچ شک و شبهه ای در این نیست که آن حضرت در این موارد، بعد از پیامبر خدا قرار دارد. و به همین جهت حضرت رسول صلی الله علیه وآله و سلم در ماجرای مباهله، آن حضرت را انتخاب فرمودند و اگر فرد دیگری از صحابه به مرتبه استجاب دعا رسیده بود، بدون شک رسول الله او را انتخاب می فرمودند.

در کتاب مناقب (ص 237) آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در روز فتح خیبر درباره حضرت علی علیه السلام فرمودند: اگر بخشی از امت من درباره تو همان چیزی را می گفتند که مسیحیان درباره حضرت عیسی بن مریم علیه السلام می گفتند، امروز من درباره تو می گفتم چیزی را که همه مسلمانان برای تبرک، خاک پای تو را و برای شفا، آب و خوی تو را برمی گرفتند. ولی همین کافی است که تو برای منی و من برای تو، تو به من ارث می دهی و من به تو ارث می دهم و تو برای من به منزله هارونی از برای موسی جز این که پس از من پیغمبری نخواهد آمد. تو دین مرا ادا کردی و بر اساس سنت من جنگیدی و تو در دنیای دیگر نزدیک ترین فرد به من هستی و در کنار حوض کوثر جانشین من هستی که منافقین را از چشیدن آب آن حوض به دور می داری و تو اولین کسی هستی که به حوض کوثر می رسی و تو اولین کسی هستی از امت من که وارد بهشت می شوی.

دوستداران تو بر منبرهایی از نور روان اند و چهره آنها روشن و در بهشت، همسایگان من اند. و دشمنان تو در روز قیامت بیچارگان هراسناکی هستند که چهره هایشان سیاه است. جنگ تو جنگ من است و صلح تو صلح من است و راز تو راز من است و ظاهر تو ظاهر من است و آنچه در دل تو است همان است که در دل من است و تو در علم من هستی و فرزند تو فرزند من است و گوشت تو گوشت من است و خون تو خون من. همیشه حق با تو است و حق بر زبانت جاری می شود. حق در قلب تو و فراروی تو است و ایمان با خون تو و گوشت تو مخلوط است همان گونه که با گوشت و خون من مخلوط است. و خدای عزوجل به من امر کرده است که تو را بشارت دهم که تو و خاندان تو در بهشت خواهند بود و دشمن تو در دوزخ، و کسی که دشمن تو باشد به حوض کوثر نخواهد رسید و دوستدار تو چنین نیست.

علی علیه السلام فرموده است: من در مقابل خدا سجده کردم و شکر و سپاس او را به جا آوردم برای آنچه از اسلام و قرآن به من نعمت و آیت داده است و مرا دوست پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم قرار داد. ابن ابی الحدید در نهج البلاغه می گوید آن حضرت هرگز سیر طعام نمی خورد و بدترین خوراک ها و خشن ترین

لباس ها را می پوشید و خیلی کم گوشت می خورد و می فرمود شکم های خود را گور حیوانات قرار ندهید، اما با وجود اینها از نظر نیروی بدنی، قوی ترین افراد بوده است. او دنیا را سه طلاقه کرده بود و وقتی اموالی از اطراف و به صورت غنیمت نزد او می آوردند فوراً آن اموال را به آنان که باید برساند، می رساند. عمر بن عبدالعزیز گفته است که بعد از حضرت رسول در این امت، پرهیزگارتر از حضرت علی علیه السلام نمی شناسیم.

در خطبه 74 نهج البلاغه زمانی که مردم برای بیعت با عثمان می روند می فرماید: لقد علمتم اني احق الناس بها من غيري و والله لأسلمن ما سلمت امور المسلمين، و لم يكن فيها جورا لأعلي خاصة. التماسا لأجر ذلک و فضله، و زهدا فيما تنافستموا، من زخرفه و زبرجه. یعنی شما به خوبی می دانید که من از هر کس دیگر به خلافت سزاوارترم. و سوگند به خدای بزرگ که من خلافت را زمانی به دیگری واگذار می کنم که امور مسلمین منظم و مرتب باشد و آن زمان که بر هیچ کس جور و ستمی نباشد مگر بر فردی بخصوص (چون خود من) و آن هم به خاطر به دست آوردن اجر و ثواب آن است، و همچنین به خاطر بی میلی به مال و زینت دنیا است. که شما مشتاق آن هستید و بر سر آن جنگ و نزاع می کنید.

در خطبه 174 نهج البلاغه فیض الاسلام (75 از نهج البلاغه چاپ صبحی صالح) آمده است: ايها الناس، اني، والله ما احثكم على طاعة الا و اسبقكم اليها، و لا انهاكم عن معصية الا و اتناهي قبلكم عنها. یعنی ای مردم، به خدا سوگند که من شما را بر طاعتی تشویق نمی کنم مگر این که خود، پیش از آن، آن را به جا آورده باشم و شما را از معصیتی نهی نمی کنم مگر این که خود پیش از آن از آن باز ایستاده باشم. و در خطبه 215 نهج البلاغه فیض الاسلام (و 224 از نهج البلاغه چاپ صبحی صالح) آمده است: و الله لواعطيت الاقليم السبعة بما تحت افلاكها، على ان اعصى الله في نملة اسلبها جلب شعيرة مانعته و ان دناكم عندي لأهون من ورقة في فم جرادة تقضمها. مالعلي ولنعيم يفني. و لذّة لاتبقي! نعوذ بالله من سبات العقل و قبح الزلل و به نستعين. یعنی سوگند به خدا که اگر هفت اقلیم با آنچه در زیر آسمان ها است به من داده شود تا به وسیله گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی خدا را کنم، هرگز نخواهم کرد و بدانید که این دنیای شما در نظر من از برگ جویده ای که در دهان ملخی باشد خوارتر و بی ارزش تر است. علی را با نعمتی که از دست رفتنی است و با لذتی که فانی شدنی است چه کار! پناه می بریم به خدا از خفتن عقل و از زشتی لغزش و تنها از او یاری می جوییم.

درباره یکی از امتیازات حضرت علی علیه السلام، یعنی حسن خلق این انسان کامل سخنان و اخبار زیادی آمده است و هیچ کس در این مورد شکی ندارد که او از نظر اخلاق فردی نسبت به اطرافیان خویش فردی بی نظیر بود. روایت شده است که شبی مولى علی علیه السلام بر زن فقیری گذر کرد که اطفال زیادی داشت و این اطفال از شدت گرسنگی گریه می کردند و آن زن آن ها را با زبان مادرانه سرگرم می کردند تا بلکه بخوابند و در همان حال، آن زن دیگری پر از آب بر روی آتش گذاشته بود تا اطفال تصور کنند که مادرشان برای آنها می خواهد طعامی بپزد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام موضوع را فهمید، و در حالی که قنبر، ایشان را همراهی می کرد به منزل خود بازگشت و بسته ای خرما و مقداری آرد و گوشت و برنج و نان بر شانه خود گذاشت و هر قدر قنبر اصرار کرد که حمل آنها را به او واگذار کند حضرت قبول نفرمود، و وقتی به در خانه آن زن رسید اجازه دخول خواست و وقتی زن اجازه داد وارد شد و مقداری از برنج را در دیگ ریخت، همچنین مقداری از گوشت را. و وقتی پخته شد آن را در ظرف هایی ریخت و به کودکان داد تا بخورند و وقتی بچه ها سیر شدند دور اتاق روی زمین می گشت و صدای بع بع از خود درمی آورد و آنها را به خنده می انداخت. وقتی از خانه آن زن خارج شدند قنبر گفت ای سرور من امشب

چیزی عجیب از شما دیدم. البته فهمیدم که خواروبار را برای ثوابش شخصا حمل فرمودید، اما سبب گردش شما در اطراف اتاق بر روی دو دست و دو پا و بع بع کردن شما را ندانستم.

حضرت فرمود: ای قنبر وقتی داخل خانه این زن شدید دیدی که آنها از شدت گرسنگی می گریستند و من می خواستم خنده آنها را ببینم همچنین سیر بودن آنها را و هیچ راهی جز این ندیدم که چنین کنم.

در کتاب ارشاد دیلمی (جلد 2 ص 2189) آمده است که ضرار بن ضمر بعد از به شهادت رسیدن امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزد معاویه رفت و معاویه به او گفت علی را برای من توصیف کن، ضرار گفت مرا از این کار معاف کن، معاویه گفت: مجبوری او را برای من توصیف کنی. ضرار گفت اگر ناچارم او را توصیف کنم می گویم که به خدا او بلندهمت و قوی بود، راست می گفت و از روی عدالت حکم می کرد، از وجود مبارکش علم می ریخت و از روی حکمت سخن می گفت: دنیا را و خوشی های آن را دوست نمی داشت و شب را دوست می داشت و با آن مأنوس بود، از هر چیز عبرت و پندی می گرفت و بسیار فکر می کرد، دست بخشنده داشت و بر نفس خویش غلبه داشت و همواره با خدا نجوا می کرد، از لباسی که خشن نبود و غذای لذیذ پرهیز داشت، بین ما مانند یکی از ما بود، هر سؤالی از او می کردیم جواب ما را می داد و هر گاه دعوتش می کردیم سر وقت می آمد و دعوت ما را اجابت می کرد و با وجودی که با او نزدیک بودیم و او به ما نزدیک بود جرأت نداشتیم کلمه ای نامناسب به او بگوییم، از بس هیبت و شکوه داشت. متدینین را گرمی می داشت و با فقیران نزدیکی می کرد، هیچ شخص نیرومندی از او نمی توانست توقع طرفداری و نادرستی داشته باشد و هیچ شخص ضعیفی از عدل او مأیوس نبود، من بسیار دیده بودم که وقتی شب می شد او در محراب عبادتش ایستاده بود و نماز می خواند و گاهی محاسن خود را در دست می گرفت و مانند فرد محزونی می گریست و می گفت: ای دنیا دیگری را فریب ده، چه از من دوری کنی چه به من روی آوری، تو را دوست نمی دارم. تو را سه طلاقه کرده ام که دیگر در آن رجوعی نیست عمری که به من می دهی کوتاه است و خطر تو زیاد است و عیش تو حقیر است. وای از کمی توشه و دوری سفر و وحشت راه. در این هنگام معاویه شروع کرد و به گریه و گفت خدا ابوالحسن را بیامرزد به خدا همین طور بود که گفتم...

در نهج البلاغه در حکمت 37 آمده است که وقال علیه السلام (و قدلقیه عند مسیره الی الشام دهاقین الانبار فترجلوا له و اشتدوا بین ید به) فقال: ما هذا الذی صنعتموه؟ فقالوا: خلق منا نعظم به امراءنا. فقال: واللّٰه ما ینتفع بهذا امرأؤکم! و انکم لتشقّون علی انفسکم فی دنیاکم، و تشقّون به فی آخرتکم. و ما اخسر المشقة و راءها العقاب. و اربح الدّعة معها الامان من النّار!

یعنی در مسیر حضرتش به شام، گروهی از دهقانان انبار به او برخوردند و به خاطر احترام به او از اسب ها پیاده شدند و در رکابش دویدند. پس حضرتش فرمود: این چه کاری است که می کنید؟ گفتند این روش ما است که حکمرانان خود را به این وسیله گرمی می داریم. پس حضرت فرمود: به خدا سوگند که حکمرانان شما از این کار سودی نمی برند و شما با این کار در این جهان خود را به رنج می افکنید و در آن جهان به بدبختی گرفتار می آید. و چه زیان آور است رنجی که در پی آن عذاب باشد و چه سودبخش است راحتی که رهایی از آتش با آن توأم باشد.

و در حکمت 38 به فرزندش امام حسن علیه السلام می فرماید: یا بنی، احفظ عنی اربعا، و اربعا لایضرک ما عملت معهنّ: انّ اغنی الغنی العقل، و اکبر الفقر الحمق، و اوحش الوحشة العجب. و اکرم الحسب حسن الخلق.

یعنی ای فرزند گرمی، از من چهار سخن به یاد دار و چهار سخن دیگر هم که اگر به آنها رفتار کنی هرگز از کردار

خویش زیان نمی بینی.

سرشارترین توانگری ها خرد است، و بزرگترین نیازمندی ها نادانی است، و وحشتناک ترین تنهایی ها تکبر و خودپسندی است، و گرامی ترین مقام ها خوی نیکو است.

در مناقب خوارزمی (ص 63) آمده است که ابوابوب انصاری گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله بیمار شده بودند و فاطمه زهرا علیها السلام به عیادت آن حضرت آمده بودند و وقتی حضرت رسول را به آن حالت دید، متنبه شد و بنا کرد به گریه کردن به گونه ای که اشک بر گونه های مبارک او جاری شد. در این حال حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا فاطمه، از کرامت های خدا نسبت به ما این است که تو را با مردی تزویج کردم که از نظر سلم و صفا از همه پیش است و از نظر علم از همه برتر است و از نظر حلم و بردباری بزرگتر از همه است. خدای بزرگ از همه افرادی که بر روی زمین هستند مطلع است ولی از میان آنها مرا اختیار کرد و مرا پیغمبر خود ساخت و به سوی مردم فرستاد و باز هم میان همه افراد بشر شوهر تو را اختیار کرد و به من وحی کرد که تو را با او همسر سازم و او را برای خود وصی و برادر اختیار کنم.

و حضرت در نهج البلاغه در حکمت (31) درباره عدل می فرماید: و العدل منها علی اربع شعب: علی غائص الفهم، و غورالعلم، و زهرة الحكم، و رساخة الحلم. فمن علم غورالعلم و من علم غور العلم صدر عن شرایع الحكم، و من حلم لم یفرط فی امره و عاش فی الناس حمیدا...

یعنی؛ عدل نیز بر چهار پایه است: فهم عمیق، رسیدن به حقیقت دانایی، داوری نیکو، و استواری در حلم و بردباری، پس کسی که با دقت فهمید به عمق دانش پی برد و به حقیقت دانایی رسید از روی قواعد دین حکم نیکو صادر کرد، و هر کس بردبار بود در کار خود کوتاهی نکرد و در بین مردم با خوشنامی زندگی کرد. در مورد جهاد حضرت در راه خدا پیش از این گفتیم که آن حضرت در اغلب غزوات همراه پیامبر گرامی صلوات الله علیه و علی آله بود و او را باید سیدالمجاهدین نامید. در جنگ بدر، هفتاد نفر از مشرکین به هلاکت رسیدند و بیش از نصف آنها را حضرت علی علیه السلام به تنهایی به هلاکت رسانیدند و این در حال جوانی آن حضرت بود. در خطبه 123 از نهج البلاغه می فرماید: انّ الموت طالب حثیث و لایفوته المقیم، و لا یعجزه الهارب. انّ اکرم الموت القتلی! و الّذی نفس ابن ابی طالب بیده، لألف ضربة بالسّیف اهون علی من میته علی الفراه فی غیر طاعة الله!

یعنی بدانید که مرگ خواهان شتابنده ای است که دست از سر باز ایستنده بر نخواهد داشت. (یعنی آن کس که برادرش را کمک نمی کند) و گریزان از آن نیز بیچاره اش نخواهد کرد. بهترین مرگ، کشته شدن در راه خداست! سوگند به آن کس که جان پسر ابوطالب به دست او است که هزار زخم شمشیر بر من آسان تر است از مرگ در بستر، در غیر طاعت حق تعالی.

در کتاب اسباب التّزول (ص 139) آمده است که واحدی نقل کرده است که گفت علی علیه السلام و عبّاس و طلحه با هم سخن می گفتند و مفاخره می کردند. طلحه گفت که من متصدی خانه خدا هستم و کلید در خانه خدا هم اکنون در دست من است و عبّاس گفت من متصدی آب دادن در خانه خدا هستم. بر این کار اقدام می کنم. علی علیه السلام فرمود من نمی دانم شما چه می گوئید، من شش ماه قبل از همه مسلمانان با پیغمبر خدا نماز گزاردم و من مرد جهاد هستم.

در این وقت این آیات نازل شد: اجعلتم سقایة الحاجّ و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لایستوون عندالله و الله لایهدی القوم الظالمین. الّذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل

اللّٰهُ باموالهم و أنفُسهم اعظم درجة عندالله و اولئك هم الفائزون (سوره توبه آيات 19 و 20).

بنابراین خداوند بزرگ حضرت علی علیه السلام را در این آیه تصدیق کرد و برای او شهادت داد به ایمان و مهاجرت و جهاد او. در تاریخ طبری (جلد دوم صفحه 132 و در مناقب شهر آشوب جلد اول صفحه 187) آمده است که جنگ بدر جنگ مهیبی بود و این اولین جنگ مسلمین با مشرکان بود و این امتحانی برای مسلمانان بود تا جایی که در قرآن آمده است: کما اخرجک ربک من بیتک بالحقّ و انّ فریقا من المؤمنین لکارهون * یجاد لونک فی الحقّ بعد ماتبیین کأنّما یساقون الی الموت و هم ینظرون (سوره انفال آیات 5 و 6) و این 18 ماه پس از مهاجرت به مدینه اتفاق افتاد. و عمر حضرت علی علیه السلام در این وقت به هفده سالگی رسیده بود. مشرکان بر جنگ اصرار می کردند زیرا تعدادشان زیاد بود و تعداد مسلمانان کم. و بسیاری از مسلمانان با اکراه به این جنگ آمده بودند و مشرکان آنان را تهدید به مبارزه کرده بودند.

وقتی که حضرت علی علیه السلام به میدان جنگ آمد، ولید بن عتبّه که بسیار شجاع و جسور بود برای مبارزه مقابل او ایستاد و حضرت او را به هلاکت رسانید، سپس عاص بن سعید بن عاص را به هلاکت رسانید که همه از او دوری می کردند، زیرا بسیار شجاع و هول انگیز می نمود. بعد از آن حنظله بن ابی سفیان را کشت، سپس طعن بن عدی و نوفل بن خبیل را که از شیاطین قریش بود. درباره نوفل گویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وقتی فهمیدند که نوفل در جمع مشرکان به بدر آمده است فرمودند: خدایا، شرّ این نوفل را از سر مسلمین دفع فرما، و وقتی امیرالمؤمنین او را کشت، حضرت رسول فرمودند درباره نوفل کسی چیزی می داند؟ حضرت امیر فرمود ای رسول خدا من او را کشتم، در این حال رسول خدا تکبیر فرمود و فرمایش کرد که سپاس خدایی را که دعای مرا مستجاب کرد.

حضرت امیر پشت سر هم از مشرکان می کشت تا آنجا که نصف کشته شدگان بدر به دست آن حضرت بود و تعداد کل کشته شدگان به هفتاد نفر می رسید.

در جنگ احد نیز پرچم کفّار به دست طلحه بن ابی طلحه بود که حضرت علی علیه السلام ضربه ای به او زد که چشمانش از حدقه بیرون آمد و فریاد بلند کشید و پرچم از دست او افتاد و مصعب برادر او پرچم را برداشت که عاصم بن ثابت او را کشت، سپس پرچم را بنده ای از بندگان آنها برداشت که نام او صواب بود و او بسیار قوی و شجاع بود اما حضرت امیرالمؤمنین توانستند دست راست او را قطع کنند و او پرچم را به دست چپش داشت که حضرت آن دست را نیز قطع کردند و او پرچم را به سینه اش قرار داد و با باقیمانده دستهایش آن را محکم گرفت که امیرالمؤمنین ضربه ای بر سرش زدند و او پرچم را بر زمین انداخت و خود با سر بر زمین درغلطید و مشرکان فراری شدند و در این وقت امیرالمؤمنین نوزده ساله بودند.

این دو نمونه از جهاد آن حضرت در اوان جوانی آن حضرت بود و در کتب شیعه و سنی در غزوات حضرت رسول صلی الله علیه و آله از شجاعت و دلآوری های آن حضرت نقل ها شده است که به خاطر طول کلام از ذکر آنها پرهیز می کنیم.

با وجود این همه شجاعت و این همه جهاد در راه حق و با این عظمت تواضع آن حضرت از مقوله نوادر است و او هیچ گاه خود را برتر از کسی نمی دانست و توصیه او به همه شیعیان خویش تواضع و فروتنی در برابر هر کس و در همه جا بود.

در نهج البلاغه خطبه 207 از چاپ فیض الاسلام (216 از چاپ صحی الصالح) آمده است:... و قد کرهت ان یکون جال فی ظنکم انّی احب الاطراء، و استماع الثناء؛ و لست - بحمدالله - کذلک، ولو کنت احبّ ان یقال ذلک لتکرهته

انحطاطا لله سبحانه عن تناول ماهو احق به من العظمة و الكبرياء؛ و ربما استحلى الناس الثناء بعد البلاء. فلاتثنوا عليّ بجميل ثناء، لاجراحي نفسي الى الله سبحانه و اليكم من التّقية في حقوق لم أفرغ من اداؤها و فرائض لابدّ من امضائها، فلا تكلموني بما تكلم به الجبارة، و لا تحفظوا مني بما يتحقّق به عند اهل البادرة، و لا تخالطوني بالمصانعة، و لا تظنّوا بي استنقالاً في حق قيل لي، و لا التماس اعظام لنفسي، فانه من استثفل الحنّ ان يقال له أوالعدل ان يعرض عليه، كان العمل بهما اثقل عليه. فلا تكفّوا عن مقالة بحقّ. أو مشورة بعدل، فأنّي لست في نفسي بفوق ان اخطىء، و لامن ذلك من فعلى، ألا ان يكفى الله من نفسي ما هواملك به منّي، فإنّما انا و أنتم عبید مملوکون لربّ لاربّ غيره، يملك منّا مالا نملك من انفسنا، و اخرجنا بما كنّا فيه الى مصلحنا عليه، فابدلنا بعد الصلاة بالهدى و أعطانا البصيرة بعد العمي.

يعني؛ برای من ناخوشایند است که در تصور شما چنین راه یابد که ستایش شدن و شنیدن ستایش را دوست دارم. اما - شکر خدا را - که چنین نیست. و اگر هم دوست می داشتیم که مرا مدح و ثنا گویند، این میل را به خاطر فروتنی در مقابل خداوند پاک که او به عظمت و بزرگواری شایسته تر است رها می کردم. و چه بسا که مردمان، مدح و ستایش را پس از کوشش در کاری خوشایند بدانند. اما مرا برای اطاعت از خدا و خوش رفتاری با شما به ستایشی نیکو نستایید زیرا می خواهم خود را از مسئولیت حقوقی که بر گردنم هست خارج سازم؛ حقوقی که خدای بزرگ و شما بر گردنم دارید و از انجام آنها هنوز فارغ نشده ام و واجباتی که باید به جا آورم و به جا نیاورده ام؛ وانگهی بدان گونه که با زمامداران ستمگر سخن می گوئید با من سخن مگوئید، و بدانسان که در حضور حکام خشمگین خود را از شرّ آنان حفظ می کنید و دست از پا خطا نمی کنید در حضور من نکنید؛ و با ظاهرسازی و تصنّع با من رفتار نداشته باشید؛ و هرگز تصوّر نکنید که در مورد امر حقّی که به من پیشنهاد کرده اید سستی و کاهلی ورزم و خیال نکنید که من به دنبال بزرگ ساختن خویشم؛ زیرا کسی که شنیدن حق و یا نشان دادن عدالت از خویش، برایش مشکل باشد، عمل به آن برای او مشکل تر خواهد بود؛ بنابراین از گفتن سخن حق، یا مشورت توأم با عدل و داد خودداری نکنید، زیرا من خود را آن قدر برتر نمی دانم که اشتباه نکنم؛ و از اشتباه در کارهایم در امان نیستم، مگر این که خدای بزرگ مرا حفظ کند. من و شما بندگان و مملوکان خدایی هستیم که جز او خدایی نیست، او بدان گونه در وجود ما تصرّف دارد که ما بدان گونه قدرت تصرّف در خود را نداریم. خدای بزرگ ما را از آنچه غرق در آن بودیم خارج ساخت و به سوی صلاح و رستگاری آورد؛ گمراهی را به هدایت و رستگاری تبدیل کرد، و پس از کوری و نابینایی باطنی، بصیرت و بینایی معنوی بخشید.

و در سخنان حکمت آمیز نهج البلاغه شماره 83 به مردی که در ستایش حضرتش زیاده روی کرد ولی به دشمنی آن بزرگوار متهم بود فرمود: انادون ما تقول؛ و فوق ما فی نفسک. یعنی من فروتر از آنم که می گویی و فراتر از آنم که می اندیشی.

در مورد عدالت آن حضرت آن قدر سخن گفته شده است که آن حضرت مظهر (سمبل) عدالت شمرده شده است تا آنجا که مردی از آن حضرت سؤال کرد که آیا عدل بهتر است یا جود و بخشش؟ و آن حضرت پاسخ داد که عدل و توضیح داد که عدل هر چیزی را در جای خود قرار می دهد و بخشش آنها را از جریان خود خارج می کند، عدل همه را دربر می گیرد و جود فرد یا افراد خاصّی را، بنابراین عدل برتر از جود و بخشش است.

همین عدل علی علیه السلام است که اجازه نمی دهد در زمان خلافتش یک لحظه هم معاویه و سایر دست نشانندگان خلیفه سوم بر سر کار باشند و زمام امور مسلمین را در دست داشته باشند.

در خطبه 131 از نهج البلاغه می فرماید: و قد علمتم انّه لاینبغی ان یکون الوالی علی الفروج و الدماء و المغانم و

الاحكام و امامة المسلمين البخيل، فتكون في اموالهم نهمته و لالجاهل فيضلهم بجهله. و لا الجاني فبقطعهم بجفائه، و لا الخائف للدول فيتخذفوما دون قوم، و لا المرتشي في الحكم فيذهب با لحقوق، و يقف بهادون المقاطع و لالمعطل للسنة فيهلك الأمة.

يعني و شما دانسته ايد كه اين درست نيست كه حاكم بر ناموس و خون و غنايم و احكام مسلمانان، و متصدى رهبرى امت اسلام شخصى بخيل باشد، تا براى جمع مال آنان آزرزى و طمع كند؛ و نيز درست نيست كه چنين شخصى جاهل باشد تا بر اثر جهل خويش آنان را گمراه كند، و يا ظالم باشد تا با ظلم خويش آنان را مستأصل و پراكنده سازد، و يا شخص ترسويى باشد كه از دگرگونى روزگار بترسد و با گروهى همراه شود و گروهى ديگر را خوار و ذليل سازد، و يا در حكم، رشوه گيرى كند، كه در اين صورت حقوق مردم را ضايع مى كند و حكم شرع را بيان نمايد، و يا شخصى باشد كه به سنت پيامبر عمل نكند تا امت اين پيامبر بزرگ را هلاك و تباه سازد. در فرمانى كه به مالك اشتر مرقوم مى فرمايد چنين مى گويد: و انما يستدل على الصالحين بما يجرى الله لهم على السن عبادة فليكن احب الذخائر اليك ذخيرة العمل الصالح، فاملك هواك و شح بنفسك عما لايجل لك. فان الشح بالنفس الانصاف منها فيما احبت اوكرهت. و اشعر قلبك الرحمة للرعية، و المحبة لهم، و اللطف بهم، و لاتكون عليهم سبعا ضاريا تغتنم اكلهم، فانهم صنفان: اما اخ لك فى الدين، او نظير لك فى الخلق.

يعنى نيكوكاران را از سخنانى مى توان شناخت كه خداى بزرگ درباره آنان بر زبان بندگان خويش جارى سازد. بنابراين كردار نيك، نيكوترين اندوخته باشد. بر هوى و هوس خويش مسلط باش، و آنچه حرام است از نفس خويش دريغ دار، زيرا دريغ داشتن از نفس وادار كردن او به پيمودن راه انصاف است در آنچه دوست مى دارد يا از آن ناخشنود است. دل خويش را جاىگاه رحمت و عطوفت به مردم و مهر و محبت به آنان و لطف و مرحمت به ايشان قرار ده. نكند كه براى آنان همچون جانور درنده اى باشى كه خوردنشان را غنيمت دانى؛ زيرا كه آنان دو دسته اند: يا در دين با تو برادر يا در آفرينش با تو برابرنند.

و در همين نامه مى فرمايد: ثم اختر للحكم بين الناس افضل رعيته فى نفسك ممن لا تضيق به الأمور و لا تمحكه الخصوم، و لا يتمادى فى الزلة و لا يحصر من الفىء الى الحق اذا عرفه، و لا تشرف نفسه على طمع، و لا يكتفى بأدنى فهم دون اقصاه و اوقفهم فى الشبهات و اخذهم بالحجج، و اقلهم تبرما بمراجعة الخصم، و اصبر هم على تكشف الأمور، و اصر مهم عنداليضاح الحكم. ممن لايزدهيه اطراء و لا يستميله اغراء و اولئك قليل. يعنى آنگاه براى داورى ميان مردم برترين فرد مردم زير دستت را برگزين كه داراى وسعت صدر باشد و كارها بر او سخت نيايد و دو طرف دعوا در ستيزه و لجاج رأى خود را بر او تحميل نكنند، و در لغزش پايدارى نكند و چون به اشتباه خود پى برد از بازگشت به حق و اعتراف به آن در نماند، و آز و طمع را بر دل خود راه ندهد و بى آنكه به حقيقت امر پى برد به نظر سطحى و ابتدائى اكتفا نكند. او بايد كسى باشد كه در مورد شبهه ناك بيش از همه درنگ كند و بيش از همه به دنبال دلايل و حجت ها باشد و كمتر از همه از مراجعه دادخواهان دلتنگ شود و بر آشكارساختن حقيقت امور از همه شكيباتر باشد و به هنگام روشن شدن حكم از همه بيشتر برنگى و قاطعيت از خود نشان دهد، و از كسانى باشد كه مدح و ستايش بسيار او را به خودبينى وا ندارد و تحريك و برانگيختن، او را به سويى ماييل نسازد و اين چنين كسان بسيار كم اند و نادر.

همچنين در جاى جاى كتاب مستطاب نهج البلاغه در مورد عدل و عدالت خواهى آن حضرت گفتارها يا نوشتارهاى زيادى مى بينيم كه به ذكر يكي دو نمونه اكتفا مى كنيم.

در خطبه 37 مى فرمايد: الدليل عندى عزيز حتى أخذ الحق له، و القوي عندى ضعيف حتى أخذ الحق منه. يعنى

هر ذلیلی نزد من عزیز است تا آنجا که حقّ او را از ظالم بستانم، و هر قوی نزد من ضعیف است تا آنجا که از او حقّ دیگران را بازستانم.

و در خطبه 97 می فرماید: و لقد اصبحت الأمم تخاف ظلم رعاتها، و اصبحت اخاف ظلم رعیتی. یعنی؛ و بدانید که امت ها و ملّت ها شب را به صبح می رسانند در حالی که از ستم فرماندهان خویش می ترسند ولی من شب را به صبح می رسانم در حالی که از ستم بر امت و ملّت خوش می ترسم. موضوع مهمی که در ذات و وجود حضرت علی علیه السّلام رسوخ دارد عصمت آن حضرت است که در کمتر کسی وجود دارد و ما به جز پیغمبران خدا در افراد معدودی این حالت را مشاهده می کنیم و عقیده داریم که معصومین ما محدودند. عصمت در انسان کامل بزرگترین امتیاز است که بیشتر به صاحبان ادیان مربوط می شود، اما در عقاید افرادی که نظری به دین و آیین بخصوصی ندارند نیز این امتیاز، امتیاز فرعی به حساب می آید و کفّه انسانیت را سنگین تر می کند.

این انسان کامل یعنی علی بن ابی طالب علیه السّلام، فضایل متضاد را در خود جمع داشت مثلاً هیچ کس در این موضوع شگّی ندارد که آن حضرت پرهیزگارترین فرد زمان خود بودند و دنیا را سه طلاقه کرده بودند و اغلب روزها روزه و اغلب شب ها مشغول نماز و طاعت بودند و آن حضرت از نان جو بدون نانخورش برای افطار استفاده می کردند و با وجود این از قوی ترین مردم روی زمین بودند به گونه ای که در جنگ خیبر در قلعه خیبر را از جا برکنند و آن را سپر خود قرار دادند؛ در حالی که هفتاد نفر از مسلمین از این کار عاجز شده بودند. و بیشتر اوقاتشان را در جنگ ها و غزوات می گذرانیدند و در حالی که لازمه این جنگجویی، سختی قلب و عبوس بودن چهره بود اما آن حضرت دارای قلبی رحیم بودند و چهره ای خندان داشتند و در خوش اخلاقی ضرب المثل بودند. و با وجود این که اغلب اوقات آن حضرت در جنگ ها و غزوات صرف می شد و معمولاً چنین کسانی از ادب و فرهنگ و پرداختن به علم و دانش و فصاحت و بلاغت دور هستند اما سخنان آن حضرت در اوج فصاحت و بلاغت است؛ به گونه ای که سخنان آن حضرت را دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق می دانند و در زبان وادبیات عرب هیچ کس نتوانسته است کلامی همچون کلام آن حضرت بیاورد. در کتاب نهج البلاغه که دارای سه بخش خطبه ها و نامه ها و کلمات حکمت آمیز است همه کس اوج فصاحت و بلاغت را در نهایت خود ملاحظه می کند.

خطبه های آن حضرت که بدون فکر و بالبداهه بیان شده است تسلّط آن حضرت را به سیاق کلام و تلفیق عبارت ها و بیان مافی الضّمیر به بهترین وجه نشان می دهد. و حتی در آن وقت که حضرتش از شدت ناروایی های مردم و بی وفایی آنان در وضع روحی ناملایمی است جملات و عباراتی از زبان مبارکش بیرون می آید که انسان تعجب می کند که این مرد بزرگوار در این حالت ناگوار چگونه بر نفس خود تسلّط دارد و می تواند چنین عبارات و جملاتی را تلفیق کند و بر زبان مبارکش جاری سازد؟

جامعیت وجود مبارک علی علیه السّلام به عنوان انسان کامل (همان انسانی که مولوی در جست و جوی او است) از جهات مختلف روانی و جسمانی از تاریخ و روایات تاریخی آن چنان مشهود است که هر انسان منصف و بی غرضی را به اعتراف وامی دارد و انکارکردنی نیست. خلافت کوتاه مدّت آن حضرت بر همه کس ثابت می کند که او اهل زد و بند و کنارآمدن با انسان نماها نیست و حتی حاضر نیست یک روز این انسان نماها حاکم بر سرنوشت مردم باشند. او آنها را از سمت خود برکنار می کند؛ شایسته نیست که اینان از طرف انسانی والا حکمرانی کنند. او حتی به وابستگان به خود نیز اعتنایی ندارد و آنها را با دیگران برابر می داند و آنچه حقّ آنها است به آنها می

رساند. چنان که در مورد عقیل برادر خود روا داشت و به او که نابینا بود فهمانید که علی نه مرد تملّق است و نه مرد طرفداری از خویشاوند، بلکه هر چه می کند از روی انصاف و عدالت و انسانیت و خدادوستی است و از این دایره بیرون نمی آید.

در مورد جامعیت علی علیه السّلام اگر عقل و دانش بشری اجازه می داد کتاب ها و مقالات متعددی نگاشته می شد ولی از آنجا که قدرت فکری بشر مانند قدرت حواس پنج گانه او محدود است و بیش از اندازه و حدّ آن نمی توان از آنها انتظار داشت، نباید از کسی توقّع داشت که در این موضوع بتواند داد سخن بدهد و حقّ مطلب را ادا کند. ولی ما گوشه هایی از این جامعیت را در این مقال به خوانندگان گرامی نشان دادیم و اشاره وار چند مورد آنها را به اجمال و کوتاهی بیان کردیم.

مثلاً درباره علم آن حضرت کدام عالمی است که بتواند این علم و دانایی را شرح دهد؛ زیرا کسی می تواند این مهم را انجام دهد که خود عالمی متبحر و هم تراز آن حضرت باشد و چنین کسی در همه دنیا پیدا نمی شود، زیرا علم آن حضرت پیوسته به منبع وحی است و کسی در دنیا به چنین موهبتی دسترسی نداشته و ندارد. یا در مورد ایمان آن حضرت چه کسی می تواند از این ایمان ذره ای احساس کند و بتواند آن احساس را به زبان و بیان بیاورد، ایمانی که انسان جان خود را در راه آن ناچیز بشمرد و در بستر مرگ بخوابد و با ورزیده ترین جنگجویان عرب در سنین جوانی روبه رو شود و جان بر کف نهد و از مرگ باک نداشته باشد. یا در مورد عدل و ایثار آن حضرت کدام زبان و بیان می تواند حقّ مطلب را ادا کند. بنابراین مقاله ای که اکنون به محضر مبارک خوانندگان عالم و فهیم عرضه می شود، پرکاهی است که از دهان موری می ربایید ولی آن پر کاه بسیار باارزش است زیرا ذره ای از جامعیت مولی علی را بیان می کند و این مورد بسیار حقیر و ناچیز است که توانسته است آن پر کاه را به خوانندگان عالم و فهیم خود هدیه کند.